

توسعه فرهنگی؛ ضرورت توسعه اقتصادی، اجتماعی و سیاسی

محمدحسین پناهی^۱

چکیده

ربع پایانی قرن بیستم با پدیده چرخش فرهنگی، به همراه پدیده پسامدرنیته و پساساختارگرایی، هم در بعد واقعیت اجتماعی و هم در بعد تحلیل اجتماعی، مصادف بوده است. این چرخش نه تنها نشان‌دهنده اهمیت یافتن بیش از پیش نقش فرهنگ در زندگی انسانها و در علوم انسانی و اجتماعی است، بلکه نشان‌دهنده فهم درست‌تر و عمیق‌تر از نقش و قدرت فرهنگ در انواع ساحت‌های زندگی بشری و تحلیل اجتماعی است، که مدت‌ها تحت الشعاع عامل اقتصادی قرار گرفته بود. در واقع این چرخش هماهنگ با دیدگاه اسلامی درباره جامعه و نوع تجزیه و تحلیل آن است. در این مقاله سعی می‌شود: اولاً با پرداختن به موضوع توسعه فرهنگ و انواع و ابعاد آن اهمیت توسعه فرهنگ مورد بحث قرار گیرد. ثانیاً، سعی می‌شود با استفاده از مطالعات متأخر در رابطه با نقش فرهنگ در توسعه اقتصادی، اجتماعی و سیاسی نشان داده شود که توسعه عرصه‌های مختلف جامعه بدون توسعه فرهنگ نه می‌تواند مداوم و پایدار باشد، و نه می‌تواند در جهت خودشکوفایی و تکامل انسانی قرار گیرد. بدین معنی که توسعه موفق عرصه‌های مختلف جامعه باید توسعه فرهنگی باشد. بنابراین، لازم است در تدوین الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت توسعه فرهنگ، به عنوان بستر و زمینه ساز سایر ابعاد توسعه، در اولویت اول قرار گیرد، تا همه انواع توسعه، توسعه‌ای مبتنی بر فرهنگ و به معنای دقیق کلمه «توسعه فرهنگی» باشد، و نیز تلاش‌های کشور در جهت پیشرفت اسلامی ایرانی مقرون با موفقیت باشد.

واژگان کلیدی: توسعه فرهنگ، توسعه اجتماعی، توسعه اقتصادی، توسعه اجتماعی، توسعه فرهنگی

^۱ استاد دانشگاه علامه طباطبایی

مقدمه

مفهوم توسعه (development) از مفاهیم مهم زمان ما است، به طوری که کشورهای دنیا، و اجتماعات بشری را، بر اساس آن طبقه بندی می کنند. مثلاً کشورها را به توسعه یافته، در حال توسعه، و توسعه نیافته طبقه بندی می کنند. پس از جنگ جهانی دوم، قبل از مفهوم توسعه، از مفهوم رشد اقتصادی بیشتر استفاده می شد، تا این که در دهه هفتاد میلادی معلوم شد که این مفهوم برای نشان دادن وضعیت جوامع نارسا است. مفهوم رشد بیشتر در باره وضعیت اقتصادی جامعه به کار برده می شد، و با تولید ناخالص ملی سنجیده می شد. پس از مدتی معلوم شد که میزان تولید ناخالص کشورها، و حتی سرانه تولید ناخالص آنها، به تنهایی معیار مناسبی برای نشان دادن وضعیت آنها نیست، زیرا این شاخص نشان نمی دهد که تولید ناخالص ملی چگونه در جامعه توزیع شده است. همچنین مفهوم رشد وضعیت اجتماعی، سیاسی، و فرهنگی جامعه را نمی سنجید. به یک معنا این مفهوم بر مبنای پیش فرضهای مادی و مارکسیستی بنا شده بود که اقتصاد را مبنایی برای همه ابعاد دیگر جامعه می داند، و به طور ضمنی فرض می کند که رشد اقتصادی سبب رشد اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جامعه نیز می گردد. در حالی که مشخص شد، گاهی نه تنها رشد اقتصادی سبب رشد سایر ابعاد جامعه نمی شود، بلکه ناهماهنگی ایجاد شده بین وجوه مختلف جامعه حتی جلو رشد اقتصادی، سیاسی و فرهنگی را هم سد می کند (رک. مایه، ۱۳۶۸: ۱۵-۳۲ و رجب زاده، ۱۳۷۶: ۱۰-۱۳، هانتینگتون، ۱۳۷۰).

دو دهه تجربه کشورهای جهان سوم نشان داد که رشد اقتصادی زیربنای رشد سایر ابعاد جامعه نیست، و باید برای نشان دادن وضعیت جوامع از مفهوم جامع‌تر توسعه استفاده کرد. مفهوم توسعه علاوه بر وضعیت اقتصادی جوامع، میزان نابرابری، وضعیت نیروی انسانی، و وضعیت اجتماعی و سیاسی جامعه را هم مد نظر قرار می دهد. به طوری که وقتی کشوری توسعه یافته تلقی می شود که همه ابعاد مختلف جامعه با هماهنگی لازم باهم ارتقا پیدا کنند، و در عین حال هم عدالت اجتماعی و اقتصادی و سیاسی در جامعه تحقق یابد. مفهوم development از قوه به فعل رسیدن هماهنگ توانایی‌های مختلف جامعه را نشان می دهد، و متکی بر رهیافتی نظاموار از جامعه است. بنابراین بهترین وضعیت برای یک جامعه آن است که ابعاد مختلف نظام اجتماعی هماهنگ با هم رشد یابند، که به آن توسعه همه جانبه اطلاق می شود. به عبارت دیگر نمی توان به راحتی از توسعه یک بعد

جامعه بدون در نظر گرفتن ابعاد دیگر آن صحبت کرد (هانتینگتون، ۱۳۷۹). از آنجا که فرایند توسعه نیاز به منابع مختلف طبیعی غیرقابل جایگزینی و قابل جایگزینی دارد، بدون در نظر گرفتن کم و کیف آنها، نمی‌تواند پایدار باشد، و می‌تواند کند شده و یا متوقف شود، و یا سبب نابودی منابع کمیاب و محیط زیست انسانها و موجودات دیگر گردد، مفهوم توسعه پایدار (sustainable development) مطرح شد، مفهومی که امروزه نشان دهنده نوع برتر توسعه است، و نهادهای بین‌المللی این نوع توسعه را تجویز می‌کنند. بعلاوه، بعد فرهنگی توسعه نیز نباید فراموش شود. توسعه هم‌جانبه و پایدار یک کشور نه تنها باید با منابع مختلف آن هماهنگ باشد، بلکه می‌باید مبتنی بر فرهنگ بومی کشور و منطقه نیز باشد، تا بتواند پایدار و موفق باشد. اگر بعد ارزشی و معنوی هم به فرایند توسعه افزوده گردد، بازهم این پدیده پیچیده تر می‌شود.

هدف این مقاله نشان دادن اهمیت توسعه فرهنگ و توسعه فرهنگی برای توسعه همه جانبه و پایدار است. لذا ابتدا به پدیده چرخش فرهنگی که نقش و اهمیت فرهنگ را در دهه‌های اخیر بطور بارزی مطرح کرده است می‌پردازیم. سپس نگاهی به فرهنگ انداخته و تعریف خود از فرهنگ را ارائه می‌دهیم؛ آن‌گاه مفهوم توسعه فرهنگ و توسعه فرهنگی مورد واکاوی و کنکاش قرار می‌گیرند. پس از آن به نقش فرهنگ در توسعه اقتصادی، توسعه اجتماعی و توسعه سیاسی می‌پردازیم. در نهایت الزامات توسعه فرهنگی را مورد بحث قرار می‌دهیم و پیشنهاداتی برای تحقق الگوی اسلامی- ایرانی پیشرفت ارائه می‌دهیم.

چرخش فرهنگی و اهمیت آن برای توسعه:

بسیاری از اندیشمندان غربی معتقدند که در اواخر قرن بیستم در کشورهای پیشرفته صنعتی یک «چرخش فرهنگی» (cultural turn) اتفاق افتاده است (Nash, 2007)، Jameson, 1998)، که ابعاد مختلف زندگی انسان را تحت تاثیر قرار داده است، به طوری بسیاری از فعالیت‌های انسان امروز را می‌توان ماهیتاً فرهنگی دانست. اکنون فقط هویت فردی، گروهی و اجتماعی انسانها نیست که ماهیت فرهنگی دارد، بلکه انواع فعالیت‌های اجتماعی، فراغتی، سیاسی و حتی اقتصادی انسانها جنبه قوی فرهنگی پیدا کرده است، به

طوری که به جرات می‌توان گفت که سبک زندگی انسانها و انواع فعالیت‌های آنها فرهنگی هستند.

چرخش فرهنگی یا فرهنگی شدن ابعاد مختلف زندگی انسان به دگرگونی‌های مختلفی بر می‌گردد که در قرن بیستم اتفاق افتاده است. از جمله آنها می‌توان به چرخش زبانی، ورود جوامع مدرن به دوره پسامدرن، پیچیدگی روزافزون جوامع و پسا ساختارگرایی اشاره کرد. همه این وقایع از یک طرف سبب بسط حوزه فرهنگ به سایر عرصه‌های زندگی انسان شده، و از طرف دیگر سبب فرهنگی شدن بیشتر عرصه‌های فعالیت انسانی چون عرصه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی گشته است.

نتیجه این چرخش فرهنگی در علوم اجتماعی نیز منعکس گردیده و نوع توصیف و تبیین حوزه‌های مختلف علوم اجتماعی را تحت تاثیر قرار داده است، بطوری که می‌توان گفت در علوم اجتماعی نیز یک چرخش فرهنگی واقع شده است. جفری الکساندر، یکی از جامعه‌شناسان برجسته معاصر، این اثرگذاری را به عنوان «جنبش نظری» در علوم اجتماعی تلقی می‌کند (Alexander, 1988). همچنین اندیشمندان مختلف متعلق به حوزه‌های گوناگون علوم اجتماعی، از جمله جامعه‌شناسی (Eyerman, 2004 Jasper, 2007)، جغرافی (James, et al, 2006)، سیاست (Nash, 2007)، اقتصاد (Brewer, 2011)، ترجمه (Whitfield 2005) و غیره، از چرخش فرهنگی در حوزه علمی خود سخن می‌گویند. همه این مطالعات نشان می‌دهند که در دهه‌های اخیر باید به فرهنگ و مقوله‌های فرهنگی توجه خاصی کرد، و در هر تحلیل اجتماعی آن را به عنوان یکی از ارکان اصلی تحلیل مورد توجه قرار داد. بدین سان روشن می‌شود که توسعه فرهنگ یک ضرورت اساسی برای جوامع امروزی خواهد بود.

تعریف فرهنگ، توسعه فرهنگ و توسعه فرهنگی

اگر فرهنگ در دهه‌های اخیر تا این حد برجستگی پیدا کرده است، آیا همان تعاریف کلی قبلی برای شناسایی آن کفایت می‌کند؟ من در این مقاله مختصر قصد ندارم به تعاریف مختلف فرهنگ و دسته‌بندی آنها بپردازم که در کتب مختلف این کار انجام شده است (ر.ک. آشوری، ۱۳۵۷ و Krober and Kluckhohn 1963). قصد من در این مقاله ارائه تعریفی است که برای بحث توسعه فرهنگی مقاله مفید باشد. تعریف مردم‌شناسان از

فرهنگ به عنوان مجموعه پیچیده‌ای شامل «شناخت، باورها، هنرها، اخلاق، حقوق، آداب و رسوم و دیگر قابلیت‌ها یا عاداتی که انسان به عنوان عضو جامعه کسب می‌کند» (پهلوان، ۱۳۷۸: ۴۸) ارتباط راحتی با توسعه ندارد. تعریفی که قبلاً نگارنده از فرهنگ ارائه داده است عبارت است از: نظامی نسبتاً منسجم متشکل از اجزایی غیرمادی شامل ارزشها، هنجارها، نمادها، باورها و اعتقادات، آداب و رسوم، دانش و اطلاعات رایج و هنرها، و اجزایی مادی شامل کالاهای مصرفی، ابزارها و میراث‌های فرهنگی مشترک بین اعضای یک گروه، اجتماع یا جامعه که از طریق یادگیری از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود» (پناهی، ۱۳۷۵: ۹۶). این تعریف نیز بیشتر تعریفی عملیاتی از فرهنگ است، و در این مقاله به راحتی وافی به مقصود نمی‌باشد. از بین تعاریف موجود، تعریف علامه جعفری از فرهنگ، که یک تعریف هنجاری است هم حایز اهمیت است. ایشان در کتاب فرهنگ پیرو و فرهنگ پیشرو پس از بررسی تعاریف متعدد فرهنگ در جوامع گوناگون و استخراج مشترکات آنها، تعریف زیر را از فرهنگ ارائه می‌دهد: «فرهنگ عبارت است از کیفیت یا شیوه بایسته و یا شایسته برای آن دسته از فعالیتهای حیات مادی و معنوی انسانها که مستند به طرز تعقل سلیم و احساسات تصعید شده آنان در حیات معقول تکاملی باشد» (جعفری، ۱۳۷۳: ۷۷). به نظر ایشان می‌توان اثبات کرد که تعاریف فرهنگ در مشهورترین دایره‌های المعارف‌های جهان «دارای عنصر بایستگی و شایستگی، کمال، ترقی مادی و معنوی، کرامت و حیثیت و شرف ذاتی انسان، حیات شایسته و آزادی مسئولانه و عدالت در اجرای حقوق و قوانین است» (جعفری، ۱۳۷۳: ۷۷).

در اینجا با استفاده از تعاریف فوق، و با توجه به معنای لغوی واژه فرهنگ، تعریف زیر را از فرهنگ ارائه می‌دهیم: فرهنگ یک نظام معنایی است حاوی اجزای مادی و غیرمادی نسبتاً مشترک بین اعضای یک گروه که از طریق یادگیری و تجربه کسب شده و با تامین نیازهای مادی و معنوی انسانها سبب ارتقای کیفیت زندگی آنان می‌گردد. با این تعریف از فرهنگ می‌توان گفت فرهنگ سبب پیشرفت مادی و معنوی انسانها، کرامت و شرافت انسانها، آزادی متعهدانه انسانها، و عدالت محور بودن ابعاد مختلف زندگی انسانها می‌گردد. با این تعریف از فرهنگ است که می‌توان گفت بدون داشتن ایمان و اعتقاد مذهبی امکان پیشرفت هماهنگ مادی و معنوی انسان میسر نیست، و رفاه مادی صرف سبب رشد و خودشکوفایی و کمال انسانی نمی‌گردد. همچنان که دوپویه می‌نویسد: «فرهنگ انسان را

قادر می‌سازد درباره خودش غور و تعمق کند. این فرهنگ است که ما را موجوداتی انسانی، عقلایی و از نظر اخلاقی متعهد می‌سازد. به وسیله فرهنگ است که ما ارزشها را از یکدیگر تفکیک می‌کنیم و به گزینش دست می‌زنیم. انسان افکار و اندیشه‌های خود را از طریق فرهنگ بیان می‌کند و نسبت به خویشتن خویش آگاهی می‌یابد، اعمال خود را مورد تردید قرار می‌دهد و دستاوردهای خود را ارزیابی می‌کند و به صورت خستگی ناپذیری به تلاش برای یافتن نمادها و ویژگیهای جدید و آفرینش آثاری که تعالی او را در پی دارد، اقدام می‌کند» (دوپویه، ۱۳۷۴: ۷۹).

با توجه به تعریف فوق از فرهنگ، اکنون می‌توان به مفاهیم «توسعه فرهنگ» و «توسعه فرهنگی» پرداخت. این دو مفهوم غالباً مترادف بکار گرفته می‌شوند، در حالی که از یکدیگر متفاوت هستند. اول از توسعه فرهنگ شروع می‌کنیم. منظور از توسعه فرهنگ، به معنایی که امروزه از آن استفاده می‌شود، دو نوع سیاستگذاری است: یکی این که سیاستهایی اتخاذ شود که محصولات فرهنگی از انواع گوناگون در دسترس همه افراد یک جامعه قرار گیرد، تا همگان بتوانند حد مناسبی از مصرف کالاهای فرهنگی را تجربه کنند. در واقع، این به معنای جلوگیری از نخبه گرایی در حوزه فرهنگی و گرایش به توزیع کالاهای فرهنگی در بین همه اقشار و طبقات اجتماعی است، تا آنها در دسترس همه شهروندان یک جامعه قرار گیرند. از این سیاستگذاری با مفهومی «دموکراتیزه کردن فرهنگ» نیز نام برده می‌شود (پهلوان، ۱۳۷۸: ۱۲۹-۱۳۸). برای سنجش این نوع توسعه فرهنگی معمولاً شاخص‌هایی از قبیل تیراژ روزنامه‌ها، مطبوعات، کتابها، میزان مطالعه، تعداد کتابخانه‌ها، رادیو و تلویزیونها، سینماها، گالری‌ها، تعداد آموزشگاهها، مساجد، مدارس، ورزشگاهها، و سایر کالاهای فرهنگی مورد بررسی قرار می‌گیرد. با توجه به تعریف ارائه شده از فرهنگ، چنین تلقی می‌شود که دسترسی وسیع تر مردم به کالاهای فرهنگی «مناسب» سبب ارتقای کیفیت زندگی آنان خواهد گردید. این نوع توسعه فرهنگ را توسعه کمی فرهنگ می‌نامند.

نوع دیگر سیاستگذاری در زمینه توسعه فرهنگ، که ارتباط نزدیکی با نوع قبلی دارد، گسترده تر کردن مشارکت مردمی در تولید فرهنگی است. کالاهای فرهنگی برای این که بتوانند در حد لازم توزیع شوند، نیاز به تولید شدن دارند، و تولید این کالا هم توسط مردم صورت می‌پذیرد. در اینجا سیاست توصیه شده این است که تولید کالاهای فرهنگی حتی

الامکان از کنترل دولت و بخش دولتی خارج شده و به بخش خصوصی واگذار شود، تا مشارکت مردمی در تولید فرهنگی افزایش یابد. فرضی که در این جا وجود دارد این است که ارتقای کیفیت زندگی انسانها صرفاً از طریق مصرف کالاهای فرهنگی تحقق نمی پذیرد، بلکه تولید کالاهای فرهنگی نیز سبب ارتقای کیفیت زندگی انسانها می گردد. چنین نیست که فقط تماشای فیلم سینمایی، شنیدن موسیقی، تماشای نقاشی، خواندن کتاب و غیره سبب ارتقای زندگی انسان گردد، بلکه مشارکت در تولید فیلم، نواختن موسیقی، نقاشی کردن، نوشتن کتاب و تولید سایر کالاهای فرهنگی نیز سبب ارتقای کیفیت زندگی انسانها می گردد، و باید مشارکت مردمی در این امور افزایش یابد. چه بسا که ارتقای کیفیت زندگی انسانی با مشارکت در تولید کالاهای فرهنگی بیشتر حاصل شود.

نوع دیگری از توسعه فرهنگ توسعه کیفی فرهنگ است، که حایز اهمیت فراوانی است. در این نوع توسعه افزایش تولید و توزیع صرف کالاهای فرهنگی مد نظر نیست، بلکه مباحثی از قبیل کیفیت تولیدات فرهنگی، انسجام درونی نظام فرهنگی، رابطه میزان تولید و مصرف کالاهای فرهنگی با قوت و ضعف هویت انسان، چگونگی جامعه پذیری و درونی شدن فرهنگی، میزان انطباق تولید و توزیع کالاهای فرهنگی با حفظ محیط زیست، محتوای پیامها و تولیدات رسانه ای، و بطور کلی رابطه میزان تولید و مصرف کالاهای فرهنگی با رشد و تعالی انسان و کیفیت زندگی مادی و معنوی او مورد توجه می باشد. از این دیدگاه است که می توان گفت هر نوع تولید و توزیع و کالاهای فرهنگی، و دسترسی به هر نوع کالاهای فرهنگی، لزوماً نمی تواند سبب رشد و تعالی و خودشکوفایی انسانی گردد. بلکه باید هماهنگی آن با نیازهای واقعی مادی و معنوی انسان مورد توجه قرار گیرد.

اکنون به مفهوم «توسعه فرهنگی» (cultural development) می پردازیم تا تفاوت آن با توسعه فرهنگ مشخص شود. «توسعه فرهنگی» با دو معنای کاملاً متفاوت بکار برده می شود: در یک معنا ترکیب «توسعه فرهنگی» ترکیبی اضافی است، و واژه «فرهنگی» مضاف الیه برای توسعه می باشد. در این صورت منظور همان توسعه کمی و کیفی فرهنگ و سیاستهای مربوط است که قبلاً توضیح داشته شد. پهلوان به این معنی اشاره دارد وقتی می نویسد: «هنگامی که از توسعه فرهنگی سخن می گوئیم و قصد می کنیم که با گزینشهای معینی امکانات دسترسی مردم را به فرهنگ فراهم بیاوریم، در عمل از نوعی فرهنگ که خاص نخبگان است، دوری می جوئیم و می خواهیم، قابلیتها و شیوه هایی را بپرورانیم و

بگسترانیم که متکی به مفهوم گسترده تر از فرهنگ باشد؛ یعنی فرهنگ را برای مردم عادی هر جامعه سازمان بدهیم و تدارک ببینیم... توسعه فرهنگی تمامی مردمان را هدف می گیرد، نه فقط نخبگان را. هدف توسعه فرهنگی فراهم آوردن اسباب دسترسی توده های مردم به فرهنگ و مشارکت آنان در زندگی فرهنگی است. بدین ترتیب دو عامل در این جا اهمیت می یابد: دسترسی و مشارکت» (پهلوان، ۱۳۷۸: ۱۳۰). با توجه به دو جنبه دسترسی و مشارکت در حوزه فرهنگ، در واقع توسعه فرهنگی یک فرایندی خواهد بود که در آن رشد و توسعه فرهنگی و رشد و تعالی انسانی همزمان و دست به دست هم قابل تحقق است. بدین سان انسان در تلاش برای توسعه فرهنگی سبب رشد و تعالی و خودشکوفایی خودش می گردد.

اما در ترکیب دیگر «توسعه فرهنگی» مفهوم «فرهنگی» صفت برای توسعه می باشد، و نه مضاف الیه. در نتیجه «توسعه فرهنگی» به این معنی است که «توسعه» باید «فرهنگی» باشد، و ماهیت فرهنگی داشته باشد، یا توسعه باید مبتنی بر فرهنگ باشد. به عبارت دیگر، همه انواع توسعه اقتصادی، اجتماعی و سیاسی باید مبتنی بر فرهنگ باشد، و ماهیت فرهنگی داشته باشد. با این رویکرد، در ابتدای امر در دهه هفتاد توجه به «بعد فرهنگی توسعه» معطوف گردید، به این معنی که استفاده از داده های فرهنگی یکی از شرایط و عوامل اصلی موفقیت برنامه های توسعه اقتصادی و اجتماعی متوازن است (پهلوان، ۱۳۷۸: ۱۱۵۱-۱۵۴). با این نگرش پیشنهاد شد در برنامه های توسعه اقتصادی به بعد فرهنگی آنها توجه داشته باشیم؛ یعنی باید به پیامدهای فرهنگی برنامه های توسعه اقتصادی توجه داشته باشیم، که از الگوهای توسعه اقتصادی نامناسب، وارداتی و تخریب کننده فرهنگ و هویت مردم استفاده نشود؛ و هم به این معنی که فرهنگ سهم بسزایی در رشد اقتصادی دارد، به طوری که بدون هماهنگی برنامه های توسعه اقتصادی با وضعیت و شرایط فرهنگی موجود جامعه، توسعه اقتصادی نمی تواند در بلند مدت موفق باشد. توسعه اقتصادی پایدار مستلزم در نظر گرفتن فرهنگ جامعه مورد نظر و ویژگیهای آن است (دوپویه، ۱۳۷۴: ۱۲-۱۸).

موضوع بعد فرهنگی توسعه در دهه هشتاد میلادی به «عوامل، متغیرها و آثار فرهنگی توسعه می پرداخت. فرهنگ را دیگر به عنوان بعد کمک و یاری دهنده یا زینت بخش توسعه در نظر نمی گرفتند، بلکه به فرهنگ به مثابه بافت جامعه در ارتباط با توسعه و به

عنوان نیروی درونی جامعه توجه می‌کردند» (پهلوان، ۱۳۷۸: ۱۵۲). در این صورت باید عوامل فرهنگی به عنوان جزء لاینفک برنامه‌های توسعه اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در نظر گرفته شوند، به بسترهای تاریخی و اجتماعی و فرهنگی جامعه مورد نظر توجه کامل بشود، تا توسعه متوازن و پایداری امکان پذیر گردد. با این رویکرد بود که دهه ۱۹۸۸ تا ۱۹۹۷ توسط سازمان یونسکو به عنوان دهه توسعه فرهنگی جهانی پیشنهاد شد، تا این نگاه فرهنگی به توسعه در سراسر جهان مورد توجه قرار گیرد، و نگاه حاشیه‌ای به حوزه فرهنگ کنار گذاشته شود. در نگاه حاشیه‌ای به فرهنگ، هر زمان منابع مورد نیاز برای توسعه اقتصادی دچار مضیقه می‌شد از بودجه بخش فرهنگ کاسته می‌شد، چون این بخش اهمیت کمتری نسبت به سایر بخش‌های توسعه اجتماعی داشت.

اما این تنها رویکرد به بحث «توسعه فرهنگی» نیست. رویکرد دیگر از بعد فرهنگی توسعه فراتر رفته و اساساً توسعه مناسب را توسعه‌ای ماهیتاً فرهنگی می‌داند. به عبارت دیگر، برای این که توسعه واقعی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در جامعه‌ای تحقق پذیرد باید اساس آن فرهنگی باشد، نه این که مثلاً توسعه اقتصادی با بعد فرهنگی باشد. این رویکرد با پذیرش پیش فرضهای چرخش فرهنگی و پساساختارگرایی امکان پذیر است. در این رویکرد همه ابعاد جامعه فرهنگی دیده می‌شود، و هیچ نقطه‌ای از جامعه اعم از اقتصادی و اجتماعی خارج از مقوله فرهنگ قرار نمی‌گیرد. جامعه انسانی جامعه‌ای فرهنگی دیده می‌شود که حاوی ابعاد فرهنگ اقتصادی، فرهنگ اجتماعی و فرهنگ سیاسی است؛ یا این که جامعه دارای اقتصاد فرهنگی و سیاست فرهنگی است. با این نگاه، همه ابعاد جامعه ماهیتی معنایی و نمادین داشته و انسان و همه فعالیت‌های او حاوی ماهیتی معنایی و نمادین دارند. در این رویکرد، همان اندازه که بخش فرهنگ حاوی ابعاد اقتصادی مهمی است، و بخش مهمی از فعالیت‌های اقتصادی و تولید و توزیع را به خود اختصاص می‌دهد، بخش اقتصادی هم حاوی ابعاد مهم فرهنگی است، و در ساختن هویت، سبک زندگی، طرز تفکر و نگرش انسانها اثرگذار است.

همچنین است حوزه سیاست. با این رویکرد، سیاست اساساً ماهیت فرهنگی دارد، چه سیاست داخلی و چه سیاست خارجی. فرهنگ با همه نهادها و رفتارها و هویت‌های اجتماعی در آمیخته است «از جمله آنها که بطور سنتی تر به عنوان اقتصادی، اجتماعی یا سیاسی شناخته شده اند» (نش، ۱۳۸۰: ۵۰). به عبارت دیگر، هرچیزی فرهنگی است؛

واقعیت اجتماعی از هر نوع آن از سنخ فرهنگ است. نش می نویسد: «در حالی که در عصر مدرنیته فرهنگ به مثابه هنر عالی، حوزه خاصی از جامعه را اشغال نموده بود، در عصر پسامدرنیته به دیگر عرصه های جامعه نیز راه یافته است. در سطح اقتصادی ما شاهد کالایی شدن فرهنگ بوده ایم و در سطح سیاسی، سیاستمداران از طریق رسانه ها با مخاطبهایشان ارتباط برقرار می کنند و در حوزه اجتماعی تمایزات بیشتر از گذشته به صلاحیت های فرهنگی وابسته هستند تا به قدرت اقتصادی یا سیاسی... پس فرهنگ در وسیع ترین معنی کلمه به دو شیوه تفسیر می شود: یکی به عنوان کردارها و آدابی که تشکیل دهنده خود واقعیت اجتماعی هستند و دیگری به عنوان چیزی که در گذشته حوزه مجزایی از جامعه بوده و اکنون وارد همه جنبه های زندگی اجتماعی گردیده است» (نش، ۱۳۸۰: ۵۰). بدین ترتیب بنا به گفته نش امروزه حوزه جامعه شناسی سیاسی مطالعه سیاست فرهنگی است، که با مطالعات جامعه شناسی سیاسی کلاسیک بسیار متفاوت است.

نقش فرهنگ در توسعه اقتصادی، اجتماعی و سیاسی:

با این رویکرد به توسعه فرهنگی، نظام برنامه ریزی توسعه اقتصادی متحول می شود. زیرا که برنامه ریزی توسعه در هر بخش جامعه مستلزم توجه محوری به موضوع فرهنگ است، که فراتر از داشتن یک ضمیمه فرهنگی برای برنامه های توسعه می باشد، هر چند که همین هم با اهمیت تلقی نمی شود. زمانی که برنامه ای برای توسعه اقتصادی بخش خاصی طراحی می شود، باید به باورها، ارزشها، هنجارها، نمادها و معنایی که فعالیت اقتصادی مورد نظر با آنها ارتباط دارد توجه شود، و مشخص شود این نوع فعالیت اقتصادی در جامعه هدف چه معنایی دارد، چه میزان هماهنگی با باورها و ارزشها و هنجارهای اجتماعی مردم دارد، چه آسیب های احتمالی ممکن است به فرهنگ موجود محل یا منطقه یا کشور بزند، و یا چگونه می توان از باورها و ارزشها و هنجارهای موجود جامعه برای زمینه سازی چنان توسعه ای بهره گرفت.

با این رویکرد، باید پذیرفت که دیگر هیچ فعالیت اقتصادی و تکنولوژی وارداتی عاری از بار فرهنگی نیست، و نسبت به فرهنگ خودی بی تفاوت و خنثی نمی باشد. به گفته پیسی ایدئولوژی، سازمان، فن و ابزار همه جنبه های مختلف فرهنگ یک جامعه را تشکیل می دهند، و تکنولوژی جنبه فرهنگی مهم و آثار فرهنگی مهمی دارد، که تا کنون ما از آن

غفلت کرده بودیم (پسیسی، ۱۳۷۴: ۷-۲۰). پسیسی در مطالعات خود نشان می‌دهد که چگونه زمینه فرهنگی موجود در جایی سبب می‌شود که یک تکنولوژی، مانند تلمبه آب، در شرایطی بطور موفق و موثر مورد استفاده قرار گیرد، و در شرایط دیگری بلااستفاده باقی بماند و یا به محیط زیست و فرهنگ مورد قبول جامعه لطمه وارد کند (پسیسی، ۱۳۷۴: ۱۲-۲۰ و ۲۳۱-۲۴۲). بدین ترتیب می‌توان نتیجه گرفت که امروزه نقش فرهنگ در همه ابعاد توسعه اقتصادی به حدی بارز است که باید توسعه اقتصادی را بر پایه فرهنگی گذاشت.

وقتی نقش فرهنگ در توسعه اقتصادی روشن شود، در توسعه اجتماعی و سیاسی روشن تر خواهد بود. اما ابتدا لازم است اشاره ای به سابقه توسعه اجتماعی بشود. نشست توسعه اجتماعی ۱۹۹۵ سازمان ملل در شهر کپنهاگ نقطه عطفی در کاربرد رویکرد توسعه اجتماعی بود که در آن سران کشورهای شرکت کننده، خود را به اجرای یک برنامه عملی که طیف وسیعی از سنج‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی برای ریشه‌کنی فقر را در بر می‌گرفت، متعهد نمودند (United Nations, 1995). این اجلاس با تصویب بیانیه‌ای تحت عنوان بیانیه کپنهاگ، سران کشورهای عضو را به ۱۲ موضوع متعهد می‌کند، که ابعاد مختلف توسعه اجتماعی را در بر دارد، و ایران نیز آن را امضا کرده است. در این بیانیه وضعیت اسفناک کشورهای در حال توسعه در باره فقر و بیکاری، انزوای اجتماعی و مسائل مختلف اجتماعی گوشزد شده و سران کشورها را متعهد می‌کند که برای آنها و رفع نیازهای مادی و معنوی افراد، خانواده‌ها و اجتماعات چاره‌سازی کنند. برای این کار آنها تاکید بر ضرورت توسعه اجتماعی متوازن توأم با عدالت اجتماعی و امنیت و تامین حقوق و کرامت انسانی می‌کنند، تا توسعه پایدار محقق شود. برای تحقق چنین توسعه‌ای آنها بر مشارکت فعال مردان و زنان در فرایند توسعه تاکید می‌کنند (United Nations, 1995). نگاه دقیق به تعهدات یاد شده، نشان می‌دهد که فرهنگ و مقوله‌های فرهنگی شامل توجه به ارزشهای انسانی و اجتماعی از جمله عدالت و کرامت انسانی، در آن مورد تاکید قرار گرفته است. در واقع توسعه اجتماعی به عنوان توسعه‌ای مردم‌محور، شهروندمحور و مشارکت‌محور تلقی می‌شود که باید مبتنی بر ویژگیهای فرهنگ محلی باشد.

توسعه اجتماعی با چگونگی و شیوه زندگی افراد یک جامعه پیوند تنگاتنگی دارد و ناظر بر بالابردن سطح زندگی عمومی از طریق ایجاد شرایط مطلوب و بهینه در زمینه‌های فقرزدایی، تغذیه، بهداشت، مسکن، اشتغال، آموزش و چگونگی گذران اوقات فراغت

می‌باشد. همچنین توسعه اجتماعی شامل ایجاد بهبود در وضعیت اجتماعی افراد یک جامعه، و در بعدی وسیع‌تر شامل تقویت جامعه مدنی، دموکراسی اجتماعی، عدالت اجتماعی، رفاه اجتماعی و سرمایه اجتماعی می‌باشد (ازکیا، ۱۳۸۴: ۴۷). توسعه اجتماعی دو بعد مرتبط به هم دارد: یکی توسعه انسانی یا توسعه ظرفیت مردم برای کار مداوم جهت رفاه آنها و جامعه؛ و دوم، تغییر یا توسعه ظرفیت نهادهای اجتماعی، به گونه‌ای که نیازهای بشری را در تمامی سطوح، به ویژه در طبقات پایین جامعه، از طریق فرایند بهبود روابط بین مردم و نهادهای سیاسی - اجتماعی رفع نماید.

از طرفی توسعه اجتماعی به کیفیت زندگی انسانها مربوط است، و در این رابطه دو هدف بنیادی دارد: هدف اول، توزیع مجدد امکانات و منابع است، برای تامین نیازهای مادی و معنوی انسانها نظیر ثروت، درآمد، خدمات اجتماعی و سایر امکانات جامعه برای بالا بردن سطح زندگی اکثریت افراد جامعه. هدف دوم، بیشتر جنبه فرهنگی دارد و شامل به رسمیت شناختن گروه‌ها و افراد متنوع جامعه و برابری حقوق اجتماعی آنها است، بطوری که بتوانند مشارکت آزاد در فعالیتهای مختلف اجتماعی و اقتصادی و سیاسی جامعه داشته و خلاقیت‌های خود را به منصف ظهور برسانند (عنبری، ۱۳۹۰: ۳۶۱). در نتیجه می‌توان گفت که توسعه اجتماعی در پی افزایش ظرفیت نظام اجتماعی، ساختار اجتماعی، نهادها، و خدمات اجتماعی است. تحقق چنین توسعه‌ای در گرو توانمندسازی، بسط حضور و مشارکت مردان و زنان در عرصه عمومی است، و میدان دادن به عاملیت های فردی و گروهی در جامعه است.

با توجه به مباحث مطرح شده در باره توسعه اجتماعی، مشخص می‌شود که توسعه اجتماعی نیز جنبه فرهنگی غلیظی دارد، و باید متکی بر ارزشهای اجتماعی مورد قبول جامعه باشد. اگر به سه بعد افزایش ظرفیتهای انسانی، نهادهای اجتماعی و توزیع عادلانه منابع و امکانات اجتماعی متمرکز شویم ملاحظه می‌شود که افزایش ظرفیتهای انسانی کاملاً ماهیت فرهنگی دارد، زیرا این کار با افزایش دانش، آگاهی، تعهد و مسئولیت پذیری و سایر ارزشهای اجتماعی امکان پذیر است که همه ماهیت فرهنگی دارند. به جرات می‌توان گفت بدون توسعه فرهنگ امکان افزایش ظرفیت های انسانی وجود ندارد. افزایش ظرفیت نهادهای اجتماعی نیز ماهیت فرهنگی دارد. اساساً نهادهای اجتماعی خود جزء فرهنگ جامعه به حساب می‌آیند، و در قلمرو فرهنگی قرار می‌گیرند، به طوری که افزایش ظرفیت

نهادهای اجتماعی هم مستقماً و غیر مستقیم نتیجه توسعه فرهنگی است و هم خود توسعه فرهنگی است. توزیع عادلانه منابع و امکانات اجتماعی بعد فرهنگی دارد، و مستلزم پذیرش اجتماعی ارزشهای فرهنگی مانند عدالت اجتماعی، رفاه جمعی، مسئولیت جمعی، برادری و اخوت انسانی، قانونمندی، و سایر ارزشهای اجتماعی هم از جانب نخبگان و همه مردم عادی است. در غیر این صورت چنین اقداماتی نیاز به کاربرد خشونت دارد، که خود نافی توسعه اجتماعی است. بنابراین، توسعه اجتماعی ماهیتی فرهنگی داشته و مستلزم توسعه فرهنگی است، بطوری که بدون توسعه فرهنگی شاید به سختی بتوان شاهد توسعه اجتماعی بود.

در نهایت، نقش توسعه فرهنگی در توسعه سیاسی نیز بسیار برجسته است. نظریه‌های توسعه سیاسی از دهه ۵۰ میلادی به بعد، هم زمان با توسعه کمی اقتصادی مطرح شده اند، و همانند نظریه‌های توسعه اقتصادی خطی بوده و به دنبال تجویز مسیر طی شده در غرب بودند. قبلاً اشاره شد که اکنون بیش از پیش سیاست ماهیت فرهنگی یافته است. بدیع پس از مرور نظریه‌های کمیت‌گرای غربی توسعه سیاسی، به این نتیجه‌گیری می‌رسد که همه آن نظریه‌ها که به دنبال تجویز نظریه‌های توسعه سیاسی غربی به سایر کشورها هستند شکست خورده اند، همه آنها توسعه تک خطی غربی را تجویز می‌کنند و نظریه‌هایی غیر تاریخی به شمار می‌روند. این نظریه‌ها به شرایط خاص تاریخی و فرهنگی کشورهای جهان سوم توجه ندارند (بدیع، ۱۳۷۶: ۱-۸۰).

با شکست نظریه‌های توسعه سیاسی کمیت‌گرای غیر فرهنگی و غیرتاریخی، رفته رفته نظریه پردازان به بُعد فرهنگی توسعه سیاسی توجه نمودند. این کار به تدریج با پذیرش اهمیت فرهنگ و سنت‌های محلی در توسعه سیاسی از جانب نظریه پردازانی مانند هانتینگتون، اپتر و آیزنشتاد نمود یافته است (بدیع، ۱۳۷۶: ۸۱-۱۲۲). بدیع در نهایت نتیجه‌گیری می‌کند که «جوامع جهان سوم از بسیاری نقطه نظرها با هم متفاوتند. هر یک از آنها با فرهنگ، تاریخ و زیست محیطی خاص متمایز می‌شوند که امکان تقلیل آن به کلیتی همگانی وجود ندارد» (بدیع، ۱۳۷۶: ۱۶۳). بدیع در کتاب دیگر خود با عنوان فرهنگ و سیاست سعی می‌کند با رد نظریه‌های جهان شمول و حتی در حوزه فرهنگ سیاسی، ضرورت توجه خاص به تاریخ و فرهنگ جوامع در نظریه‌های توسعه را مورد تأکید قرار دهد، و اظهار می‌کند که هیچ نظریه قابل تعمیمی در زمینه توسعه سیاسی وجود

ندارد، و هر جامعه‌ای با توجه به شرایط خاص تاریخ و فرهنگی خود باید راه توسعه سیاسی و نظریه توسعه سیاسی خود را بیابد، و از تقلیل‌گرایی و تقلید‌گرایی بپرهیزد (بدیع، ۱۳۷۶ ب).

با توجه به توضیحات داده شده در باره رابطه سیاست با فرهنگ، مشخص می‌شود که امروزه سیاست به شدت جنبه فرهنگی پیدا کرده و با فرهنگ عجین شده است. در نتیجه توسعه فرهنگی هم زمینه ساز و هم ضرورت توسعه سیاسی به حساب می‌آید. همان طور که قبلاً هم ذکر شد، دیدگاه‌های پست مدرن، مانند نش، معتقدند که اساساً سیاست فرهنگی شده است، جامعه‌شناسی سیاسی باید سیاست فرهنگی را مطالعه کند. بدین ترتیب نقش توسعه فرهنگ و توسعه فرهنگی در توسعه سیاسی بسیار برجسته شده است. به همین علت امروزه موضوع فرهنگ سیاسی نیز در مطالعات حوزه سیاست مورد توجه خاص قرار گرفته است.

بدین ترتیب مشخص می‌شود که توسعه فرهنگی نقش مهمی در توسعه اقتصادی، اجتماعی و سیاسی دارد، و برای تحقق آنها بطور مستقیم و غیرمستقیم باید یک ضرورت اساسی برای کشور تلقی شود؛ بالاخص اگر بنا باشد کشوری در این زمینه‌ها توسعه مبتنی بر فرهنگ خود و با حفظ اصالت‌های فرهنگی خود انجام دهد، و در پی تحقق توسعه پایدار باشد، باید مسیر توسعه آن «توسعه فرهنگی» باشد.

نتیجه‌گیری: مفهوم و نظریه اسلامی - ایرانی پیشرفت

در نتیجه‌گیری از مقاله، با توجه به مباحث مطرح شده در مقاله در باره تعاریف فرهنگ، توسعه فرهنگ، توسعه فرهنگی و ضرورت آن برای توسعه یا پیشرفت اسلامی - ایرانی همه جانبه، یکپارچه، متوازن و پایدار در جمهوری اسلامی ایران پیشنهادات نظری و عملیاتی زیر مطرح می‌شود:

۱- تعریف توسعه:

با توجه به تعاریف ارائه شده از فرهنگ و توسعه فرهنگ و توسعه فرهنگی، تعریف مقدماتی زیر را از توسعه به عنوان مبنای توسعه کشور پیشنهاد می‌کنم: در یک نگاه کلی «توسعه» و یا پیشرفت اسلامی - ایرانی عبارت است از «بهبود مداوم ظرفیت‌های فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و انسانی موجود در ایران، و رابطه بین آنها، در جهت ارتقای

عدالت، کیفیت زندگی و کمال انسانها». همان طور که ملاحظه می شود، این تعریف سه محور اساسی دارد: ظرفیت های نهادی جامعه در ابعاد چهارگانه، ظرفیت های انسانی، و رابطه بین آن دو. هر یک از این سه را می توان شامل موارد زیر دانست:

- بهبود مداوم ظرفیت های نهادی جامعه: شامل بهبود مداوم کارآمدی نهادهای اجتماعی چهارگانه، انسجام درونی نهادها، توزیع عادلانه منابع، فرصت ها و خدمات ارائه شده، شرایط مناسب نهادی برای اشتغال، ازدواج، و گذران اوقات فراغت بر اساس مبانی اسلامی.
 - بهبود مداوم ظرفیت های انسانی: شامل بهبود مداوم توانمندی و عاملیت انسان، حقوق و تکالیف شهروندی، سلامت و بهداشت، امید به زندگی، هویت فردی و جمعی، تامین نیازهای اساسی رفاهی، و مشارکت اجتماعی بر مبنای باورها، نگرش ها و ارزشهای اسلامی.
 - بهبود مداوم رابطه بین ظرفیت های اجتماعی و انسانی: شامل بهبود مداوم عدالت اجتماعی، انسجام اجتماعی (رابطه بین نهادهای اجتماعی)، سرمایه اجتماعی (رابطه بین انسانها)، همبستگی اجتماعی، سازمانهای حمایتی، جامعه مدنی، سازوکارهای نظارت مردم بر نهادها و نقش ها و مسئولان جامعه، احساس مسئولیت متقابل بین جامعه و افراد بر اساس مبانی اسلامی.
- هر چند این تعریف از پیشرفت و محورهای آن مقدماتی است، و در مواردی همپوشانی بین ابعاد آن وجود دارد، ولی می تواند مبنایی برای بحث و گفتگو در این باره گردد.

۲- نظریه اسلامی - ایرانی پیشرفت:

ابتدا لازم است اشاره ای به اهمیت نظریه داشتن برای پیشرفت بشود، زیرا که بدون نظریه راهنمای مناسبی برای سیاستگذاری و برنامه ریزی برای پیشرفت اسلامی - ایرانی وجود نخواهد داشت. بقول جاکبز و کلونند «با ساخت و پرداخت یک نظریه معتبر و درست می توان تواناییهای بشر را در تمام زمینه ها توسعه داد، به اکتشافات جدید دست یافت، و همچنین برای رسیدن به نتایج بهتر و بالاتر، توانمندیها و فعالیتهای موجود را گسترش داد» (توسعه اجتماعی، ۱۳۸۷: ۱۲۹). همچنین آنها اضافه می کنند: «هیچ چیز کاربردی تر از یک نظریه خوب نیست. یک نظریه متعبر تنها به ما نمی گوید که چه کار باید بکنیم، بلکه

به ما خواهد گفت چه کاری می‌توان انجام داد و از چه فرایندی نیز در این راه می‌توان استفاده کرد... در نبود نظریه معتبر، توسعه اجتماعی تا حد زیادی یک فرایند آزمایشی نادرست خواهد بود که احتمال مردودیت آن بسیار بالا و پیشرفت آن نیز متغیر است» (همان، ۱۳۰).

با توجه به تعریف ارائه شده از توسعه، و ادعای این مقاله در باره ضرورت توسعه فرهنگ و توسعه فرهنگی برای توسعه اقتصادی، اجتماعی و سیاسی همه جانبه، یکپارچه، متوازن و پایدار، از آنجا که توسعه فرهنگ و توسعه فرهنگی باید برمحور اسلامی- ایرانی قرار داده شود، می‌توان مبنا و چارچوبی برای نظریه پردازی توسعه اسلامی- ایرانی پیشرفت گذاشت. چنین نظریه‌ای می‌تواند همه ابعاد شناخته شده توسعه همه جانبه، یکپارچه، متوازن و پایدار را پوشش دهد، چرا که همه اینها در نظام فرهنگی اسلامی، که باید مبنای این نظریه باشد به معنای دقیق کلمه وجود دارند. براین اساس همه ابعاد توسعه از یک منشاء و نظام فرهنگی ریشه می‌گیرند و در نتیجه یکپارچگی لازم را خواهند داشت، همه ابعاد و نهادهای اجتماعی در آن لحاظ شده‌اند، لذا همه جانبه بوده و از بخشی‌نگری به دور خواهد بود؛ با توجه به منشاء اسلامی آن هماهنگی لازم را بین انسان و محیط طبیعی و اجتماعی برقرار خواهد کرد. در نتیجه چنین نظریه‌ای می‌تواند به توسعه پایدار منجر شود، و نیز از تقلید الگوهای غربی فراتاریخی و بخشی‌نگر جلوگیری کند. البته این مقاله ظرفیت ارائه نظریه اسلامی- ایران پیشرفت را ندارد، لذا فقط به ارائه چارچوب آن بسنده کرده‌ایم. امید است نگارنده در آینده بتواند چنین نظریه‌ای را در سطوح کلان، میانه و خرد تدوین و ارائه نماید.

۳- الزامات توسعه اسلامی- ایرانی پیشرفت:

از آنجا که توسعه همه جانبه، یکپارچه، متوازن و پایدار موضوعی است که در حوزه علوم انسانی قرار دارد، نیاز به کارگزاران متخصص در این حوزه هست تا هم در زمینه نظریه پردازی کلان، میانی و خرد توانایی لازم را داشته باشند، و هم شناخت لازم از نظام فرهنگی اسلامی- ایرانی داشته باشند، و هم بتوانند مدیریت چنین فرایندی را به عهده داشته باشند، لذا باید زمینه لازم را برای تربیت و استفاده از چنین متخصصانی فراهم کرد. این کار مستلزم تقویت علوم انسانی بومی لازم در کشور و متخصصان مربوط است، تا بتوانند

سومین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت

واکاوی مفاهیم و نظریه‌های رایج توسعه و تجارب ایران و جهان: به سوی نظریه اسلامی ایرانی پیشرفت

اردیبهشت و خرداد ۱۳۹۳

اقدامات لازم نظری و اجرایی را در جهت طراحی و اجرای توسعه و پیشرفت همه جانبه، یکپارچه، متوازن و پایدار اسلامی- ایرانی پیشرفت فراهم آورند. بنابراین، به نظر می‌رسد بدون توسعه علوم انسانی بومی در کشور امکان تحقق توسعه اسلامی- ایرانی بسیار ضعیف خواهد بود.

فهرست منابع:

- آشوری، داریوش (۱۳۵۷)، تعریف‌ها و مفهوم فرهنگ، تهران: نشر مرکز اسناد فرهنگی آسیا.
- ازکیا، مصطفی و غلامرضا غفاری (۱۳۸۴)، جامعه‌شناسی توسعه، تهران: انتشارات کیهان.
- بدیع، برتران (۱۳۷۶)، توسعه سیاسی، ترجمه احمد نقیب زاده، تهران: نشر قومس.
- بدیع، برتران (۱۳۷۶ ب)، فرهنگ و سیاست، ترجمه احمد نقیب زاده، تهران: نشر دادگستر.
- پناهی، محمد حسین (۱۳۷۵)، «نظام فرهنگی، کارکردها و دگرگونی آن» در نامه پژوهش، شماره ۲ و ۳.
- پهلوان، چنگیز (۱۳۷۸)، فرهنگ‌شناسی: گفتارهایی در زمینه فرهنگ و تمدن، تهران: انتشارات پیام امروز.
- پسی، آرنولد (۱۳۷۴)، تکنولوژی و فرهنگ، ترجمه بهرام شالگونی، چاپ دوم، تهران: نشر مرکز.
- توسعه اجتماعی (۱۳۸۷)، ترجمه جمعی از مترجمان، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- جعفری، محمد تقی (۱۳۷۳)، فرهنگ پیرو، فرهنگ پیشرو، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- دوپویه، گزویه (۱۳۷۴)، فرهنگ و توسعه، ترجمه فراهانی و زرین قلم، تهران: مرکز انتشارات کمیسیون ملی یونسکو در ایران.
- رجب زاده، احمد (۱۳۷۶)، جامعه‌شناسی توسعه: بررسی تطبیقی تاریخی ایران و ژاپن، تهران: مرکز پژوهش‌های بنیادی، معاونت پژوهشی و آموزشی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- عنبری، موسی (۱۳۹۰)، جامعه‌شناسی توسعه: از اقتصاد تا فرهنگ، تهران: سمت.
- نش، کیت (۱۳۸۰)، جامعه‌شناسی سیاسی معاصر: جهانی شدن، سیاست، قدرت، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران: انتشارات کویر.
- مایه، پی یر (۱۳۶۸)، رشد اقتصادی، ترجمه علی محمد فاطمی قمی، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.

سومین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت

واکاوی مفاهیم و نظریه‌های رایج توسعه و تجارب ایران و جهان: به سوی نظریه اسلامی ایرانی پیشرفت

اربدی‌بشت و خرداو ۱۳۹۳

هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۰)، سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر علم.

هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۹)، «اهداف توسعه»، در درک توسعه سیاسی، تالیف مایرون واینر و ساموئل هانتینگتون، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

Alexander, Jeffrey (1988). "The New Theoretical Movement". In Smelser, N. J. *Handbook of Sociology*. Beverly Hills, CA: Sage Publications. pp. 77–101.

Brewer, Benjamin (2011), "The Long Twentieth Century and the Cultural Turn: World- Historical Origins of Cultural Economy" in *American Sociological Association*, Volume XVII, Number 1, Pages 39-57.

Eyerman, Ron (2004), "Jeffrey Alexander and the Cultural Turn in Social Theory," in *Thesis Eleven*, Vol. 79.

James, Al and et al (2006). "The Rise of Cultural Economic Geography" in *Critical Concepts in Economic Geography: Volume IV, Cultural Economy* (eds), London: Routledge.

Jameson, Frederic (1998). *The Cultural Turn: Selected Writings on the Postmodern, 1983-1998*. Brooklyn: Verso.

Jasper, James M. (2007), "Cultural Approaches in the Sociology of Social Movements," in *Handbook of Social Movements Across Disciplines* (ed. By Burt Klandermans). Amsterdam: Springer.

Krober, Alfred and Kluckhohn (1963), *Culture: A Critical Review of Concepts and Definitions*, Vintage Books.

United Nations Report of The World Summit for Social Development (Copenhagen, 6-12 March 1995)

Whitfield, Agnes (2005), "Towards a Socio-Cultural Turn in Translation Teaching: A Canadian Perspective" in *Meta: Translators' Journal*, vol. 50, n° 4.